

مروری بر حضور سپهبد صیاد شیرازی در بیمارستان ۵۵۰ ارتش مشهد، ۲ روز قبل از شهادتش

سرباز کوچک اسلام، «صیاد» بزرگ دل‌ها



شهید صیاد شیرازی در کنار فرزندان



شهید صیاد شیرازی در کنار رهبر شهید انقلاب اسلامی



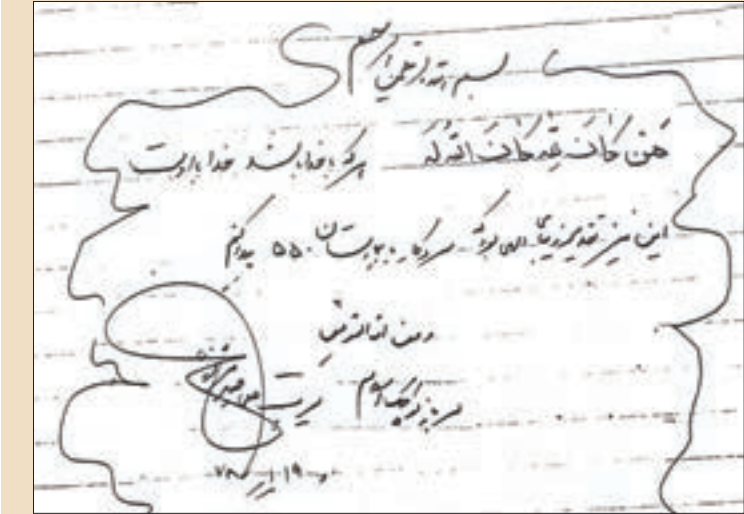
آیتا... صدوقی و شهید صیاد شیرازی، کرمانشاه ۱۳ مهر۱۳۶۱

- ناشناس انتهای جمعیت!

فروردین ماه سال ۱۳۷۸ و چند روز قبل از شهادت صیاد شیرازی، مادر ش به سبب عارضه قلبی در بیمارستان ارتش مشهد بستری شده بود و او برای عیادت از مادرش با لباس شخصی و بدون اطلاع قلبی به بیمارستان می‌رود و همین عیادت برای خیلی‌هایی که آن روز در بیمارستان بودند و او را دیدند، تبدیل به یک خاطره مانا می‌شود. سپهبد صیاد شیرازی افسری بی‌تکلف و خود ساخته است و طبیعی است که چنین حضوری خاطراتی فراموش نشدنی برای کارکنان بیمارستان ارتش مشهد رقم بزند. از جمله اینکه وقتی او برای عیادت مادرش به بیمارستان می‌آید، ساعت ملاقات نیست، عده‌ای از مراجعان جلوی در بیمارستان تجمع کرده‌اند و سر و صدایشان بلند است تا مگر بتوانند از مسئول دم در اجازه ورود بگیرند. گوش نگهبان دم در به هیچ‌کدام‌شان بدهکار نیست، حتی به آن نفری که در انتهای جمعیت مدام می‌گوید: «شیرازی هستم، شیرازی!». میانه همین همه‌همه است که استوار امید یحیی‌زاده، افسر نگهبان بیمارستان متوجه مردی با لباس شخصی می‌شود که در انتهای جمعیت ایستاده و می‌گوید: شیرازی هستم، شیرازی! افسر نگهبان که صیاد شیرازی را قبل‌ا در جبهه دیده، فرمانده سابق ن‌زاجا را می‌شناسد و فوری در را باز و او را به طرف بخش قلب راهنمایی می‌کند که مادرش در آنجا بستری است.

- بررسی امکانات بیمارستان در کنار عیادت از مادر

سرتیپ دوم دکتر مولایی، رئیس وقت بیمارستان ارتش هم خاطره این عیادت سرزد را چنین نوشته است: «ساعت شش صبح پنجشنبه ۱۹فروردین ۱۳۷۸ از بیمارستان به من اطلاع دادند که امیر صیاد [شیرازی] جهت مداوای بیماری مادرشان به بیمارستان تشریف آورده‌اند. سریعاً خود را به بیمارستان رساندم. با وجود اینکه اولین برخورد و ملاقات بین ما بود، ولی برخوردشان طوری بود که گویا سال‌ها بین ما رابطه دوستی و برادری برقرار بوده است. ضمن رسیدگی به بیماری مادر خود که به‌تازگی از مکه معظمه برگشته بودند، از وضعیت بیمارستان سؤالاتی فرمودند که چگونگی به عرض رسید و سپس از ایشان درخواست بازدید از بیمارستان شد که با وجود گرفتاری‌های شدید و کمبود وقت، ... موکول به بعد از رساندن مادر به منزل شد. طبق دستور پزشک، کپسول اکسیژن جهت احتیاط نیاز بود [که] همراه مادر [فرستاده] شود. در موقع حمل کپسول اکسیژن به ماشین، نگذاشت کسی کپسول را حمل کند و اظهار داشت: «چون برای مادرم است، باید خودم حمل کنم». حدود ساعت یازده صبح پس از رساندن مادر به منزل، مجدداً خود به تنهایی به بیمارستان برگشته و همان‌دیک بازدیدکننده، با صبر و حوصله از تمام قسمت‌های بیمارستان بازدید به عمل آورد. [به]طوری که بازدید حدود دو ساعت طول کشید. پس از اتمام بازدید، در دفتر بیمارستان حاضر [شد] و ضمن قدردانی از زحمات و کارهای انجام شده و قول مساعدت و کمک و دادن شماره تلفن مستقیم دفتر و منزل خود، اظهار توفیق خدمت و مساعدت داده و پس از مرقوم فرمودن [دست‌نوشته‌ای در] دفتر بازدیدکنندگان بیمارستان، ساعت یک بعدازظهر با خوش حالی و اظهار رضایت کامل بیمارستان را ترک کرد و عصر همان روز به سوی تهران حرکت



آخرین دست خط سپهبد شهید علی صیاد شیرازی در بیمارستان ۵۵۰ مشهد که دو روز قبل از شهادتش نگاشته شده است.

کردند. متأسفانه روز شنبه ۲۱فروردین ۷۸ یعنی حدود ۴۸ [ساعت] بعد از این جریان، خبر سرکشی می‌کردم. دیدم سرپرستار بیمارستان پشت در ایستاده است. وارد اتاق شدم و حال بیمار را پرسیدم. او باخوش‌رویی جواب داد. امیر صیاد شیرازی در گوشه اتاق ایستاده بود. اما من او رانمی‌شناختم. به‌واسلام کردم. باگشاده‌رویی پاسخ داد و از زحمات پرستانان تشکر کرد. من با تبسم به مادرشان گفتم: «مادر جان! ماشاءا...

- مادر! چه پسر رشیدی دارید

فریبا آملگی از پرستانان بخش قلب، خاطره



جمعی از رزمندگان، نیروهای مسلح و فرماندهان نظامی از جمله محسن رضایی و صیاد شیرازی در مناطق عملیاتی جنگ

چه پسر مؤذب و رشیدی دارید. فرزند دیگری هم دارید؟» پاسخ داد: «بله. یک پسر دیگر هم دارم که مهندس است.» گفتم: «او هم همین قدر مؤذب و رشید هست؟» امیر صیاد شیرازی و مادرش از این گفت‌وگو خندیدند. در همین موقع، دکتر مولایی، رئیس بیمارستان، سراسیمه وارد شد و پس از احوال‌پرسی با ایشان، خطاب به من گفت: «چرا ایستاده‌اید؟ بیمار باید به محل دیگری منتقل شوند. عجله کنید!» بعد با تعجب دیدم که دکتر مولایی، خودش کپسول «التری اکسیژن بیمار را برداشت و به من گفت: باید بیمار را به بیرون بخش ببرید. اما صیاد شیرازی کپسول را از دست دکتر گرفت و گفت: «چون این کپسول اکسیژن برای مادر من است، خودم آن را می‌برم.» من از رفتار رئیس بیمارستان متوجه شدم که این شخص باید از مقامات برجسته نظامی باشد. کمی مضطرب شدم و با عجله تخت بیمار را تا مقابل در آمبولانس بردیم و سوار آمبولانس کردیم. دکتر مولایی مشغول توضیح درباره فعالیت‌های بیمارستان و ساخت وسازهای جدید بود که از همکاران جریان این عجله را پرسیدم. گفتند که این شخص امیر صیاد شیرازی، جانشین رئیس ستادکل نیروهای مسلح، است. جا خوردم که آن آدم بی‌تکلف، خندان و آرام گوشه اتاق، امیر صیاد بود. قبل از رفتن، آمد کنار آمبولانس، می‌خواست با پرستانان بخش قلب و مسئولان بیمارستان که در آنجا تجمع کرده بودند، خداحافظی کند. به من که رسید متوجه بهت و حیرت من شد. دید که من آن شخص متبسم و خندان داخل اتاق نیستم، اما او همچنان لیخند می‌زد. طوری بود که وقتی با ما خداحافظی کرد، من نتوانستم جوابی بدهم. من این اتفاق و آمدن امیر را برای اطرافیانم تعریف می‌کردم تا اینکه صبح شنبه خبر شهادت صیاد شیرازی از تلویزیون پخش شد و در تمام کشور پیچید: «امیر سرفراز ارتش اسلام، سپهبد علی صیاد شیرازی، توسط منافقین کوردل در مقابل خانه‌اش در هدف گلوله قرار گرفت و به شهادت رسید». یادم هست که تمام کارکنان بیمارستان از شنیدن این خبر، خیلی متأثر شدند. من که هنوز خاطره دو روز پیش در ذهنم باقی بود، شوکه شده بودم. باعجله به منزل تلفن زدم و به همسرم گفتم: «می‌دانی چه اتفاقی افتاده است؟» خیلی متقلب شده بودم. شکل گفتمتم طوری بود که همسران‌آز سوی خط‌گفت: «نزدیک است سخته کنی! چه اتفاقی افتاده؟» گفتم: «صیاد شیرازی... صیاد شیرازی همان که در بیمارستان دیده بودم، امروز در تهران به شهادت رسید.»

- سرباز کوچک اسلام

سپهبد صیاد شیرازی در این بازدید، یکی از آخرین دست‌نوشته‌های خود را در دفتر یادبود بیمارستان باقی می‌گذارد. در صدر آن نوشته است: «بسم... الرحمن الرحیم. مَن کَانَ لِیْهِ، کَانَ لِلّٰهِ ُلهُ، هر که با خدا باشد، خدا با اوست. این نیز تقدیر زیبای الهی بود که سر و کار با بیمارستان ۵۵۰ پیدا کنم...».

او این متن را برای تشکر از زحمات ریاست و کارکنان بیمارستان نوشته و در کنار امضای خود چنین ثبت کرده است: «و من الله التوفیق. سرباز کوچک اسلام، سرتیپ علی صیاد شیرازی.»

این گزارش از کتاب «یکصد سال طب نظامی در خراسان، نوشته رامین رامین‌نژاد، برگرفته شده است.



تاریخ
نگار

مروری کوتاه بر نقش لشکر ۷۷ خراسان در عملیات بیت‌المقدس (آزادسازی خرمشهر)

ارتش در روزهایی که جان داد، ولی خاک نه



رامین‌نژاد خرمشهر پس از ۳۴ روز مقاومت دربرابر ارتش متجاوز عراق. در تاریخ چهارم آبان ۱۳۵۹ اشغال شد و ۵۷۵روز در تصرف دشمن ماند. عراقی‌ها برای غارت اموال خانه‌ها و مغازه‌های شهر، سادی به نام «ستاد غنایم خرمشهر» به فرماندهی «سرتپ‌ایاد شعبان» تشکیل داده بودند و آن‌ها با همکاری شهرداری بصره در مدت سه ماه تمام، مغازه‌های خرمشهر را تخلیه کرده و لوازم گران‌قیمت خانه‌های شهر را به غارت برده بودند.

بسیاری از مغازه‌های بصره و کنار پیاده‌روها و خیابان‌های این شهر از اجناس به‌بیمارفته پر شده بود. کامیون‌های عراقی هر روز مقدار زیادی اثنایه و وسیله مانند موتورسیکلت، منبر مسجد، احشام، مواد غذایی و سایر کالاهارا از خرمشهر –که عراقی‌ها نام «مُخَمَّره» بر آن نهاده بودند– خارج می‌کردند؛ البته عده زیادی از مردم بصره از خریدن لوازم خرمشهر اکراه داشتند و خریدوفروش آن را حرام می‌دانستند. عده‌ای از مؤمنان عراقی هم از فروشگاه‌های دولتی خرید نمی‌کردند؛ چون احتمال می‌دادند که این اموال هرچند بسته‌بندی شده بود، به مردم مسلمان خرمشهر تعلق داشته باشد. فرماندهان عراقی اما در وسط خیابان‌های خرمشهر به مصاحبه می‌ایستادند و می‌گفتند: «آمده‌ایم که بمانیم»، ارتشی و سپاهی و سیچی ایران اما تصمیم داشت جان بدهد، ولی خاک نه. فهرست نیروهای ایرانی که ۱۳۰دریبهشت ۱۳۶۱ برای آزادسازی خرمشهر سازمان‌دهی شدند، به این شرح است:

- «قراگاه نصر» به فرماندهی سرهنگ حسنی سعدی، شامل «تیپ ۲ و ۳ لشکر۲۱ حمزه» و «تیپ ۳۱ عاشورای سپاه»؛
- «قراگاه فجر» به فرماندهی سرتیپ عظیم ارگمی، شامل «تیپ ۳ مشهدا لشکر ۷۷ خراسان به فرماندهی سرهنگ علی اصغر اسلوبی» و «تیپ امام سجاد^(ع) از قم» و «تیپ ۲۳ المهدی^(ع)»؛
- «قراگاه فتح» به فرماندهی سرهنگ مسعود منفرد نیایی، شامل «تیپ ۱۴ امام حسین^(ع)» و «تیپ ۸ نجف‌اشرف از سپاه»؛
- «تیپ ۲ لشکر ۹۲ رزهی اهواز(احتیاط قراگاه کربلا)».

فردای روز اعزام نیروها اما از طریق ایستگاه‌های شنود و استراق سمع، خبر خوشحال‌کننده‌ای رسید، «اوتومیل سرهنگ احمد پریان(فرمانده نیروهای عراقی مستقر در خرمشهر) درمیان شهر به مین برخورد نموده، سبب هلاکت وی شده و جسدش همچنان در میدان مین افتاده است و سرهنگ خمیس مخیف، جانشین او شده است.»

سرانجام در ساعت ۱۰:۲۰ شب اول خرداد۱۳۶۱د سومین مرحله حمله نیروهای ایرانی برای آزادسازی خرمشهر با رمز «بایحمدبن‌عبدالله» آغاز و دشمن درمقابل حمله غافلگیرکننده رزمندگان، مجبور به ترک چند خاکریز دفاعی خود شد. «قراگاه فتح» در ساعت ۳:۴۵ با بماداد به جاده آسفالته خرمشهر به شلمچه رسید، اما «فجر ۳» هنوز به جاده نرسیده بود. قسمتی از قراگاه نصر هم به جاده آسفالته رسید به بود اما بخش دیگر آن به میدان متراکم مین و مقاومت شدید دشمن، مواجه و زمین‌گیر شده بود. در ساعت ۴:۰۳؛ نیروهای دشمن در اطراف خرمشهر مجبور به عقب‌نشینی شدند و به این شکل، ارتباط آن‌ها با نیروهای عراقی داخل شهر قطع شد.

«قراگاه فتح» ساعت ۵:۱۵ صبح، خرمشهر را محاصره کرد و «قراگاه فجر ۳» به منطقه «بل نو» رسید و به طرف «مَظ‌العرب» پیشروی کرد و تا ساعت ۲ عصر، موفق به استقرار در این منطقه شد. «قراگاه فتح» نیز به ساحل ارونردود دست یافت. نیروهای دشمن که بر اثر حمله سریع و غافلگیرانه ایران دچار وحشت شدیدی شده بودند، نتوانستند واکنش مناسبی نشان دهند و به‌ناچار، یا به فرار نهادند یا دسته‌دسته تسلیم شدند. بخشی از نیروهای دشمن در تلاش برای شکستن محاصره، از بیرون شهر اقدام به حملات پراکنده‌ای کردند که موفقیتی نداشتند. یک فروند هلی‌کوپتر عراقی سعی کرد مهمات و تدارکاتی را به نیروهای محاصره‌شده برساند، اما پس از فرود، وقتی قصد داشت از زمین بلند شود، به‌سبب نقص فنی دوباره بر زمین نشست و ذقایقی بعد به غنیمت درآمد. صحنه فرود ناقص هلی‌کوپتر و فریاد تکبیر رزمندگان، تأثیر عمیقی بر روحیه متزلزل نیروهای عراقی گذاشت. اسرای دشمن در این روز به ۲ هزار و ۸۰۰ نفر رسید که در میان آن‌ها ۵۶۰افسر نیز دیده می‌شد. بدین ترتیب، خرمشهر در محاصره کامل قوای ایران قرار گرفت. گفته می‌شد که به‌سبب حساسیت این عملیات، صدام هم به منطقه آمده بود و به علت بمباران اشتباهی هواپیماهای عراقی، در یک پاسگاه مجروح شده و با مشکلات فراوانی توانسته بود از منطقه خارج شود.

ساعت ۳ با بماداد سوم خرداد۱۳۶۱، عده‌ای از تکاوران لشکر ۲۳ نوهد با عبور از رودخانه، با نیروهای عراقی درگیر شدند. تعدادی از افراد دشمن در تاریکی شب با استفاده از قایق از طریق ارونند یا به فرار گذاشتند که برخی قایق‌های آنان توسط تکاوران نیروی دریایی هدف قرار گرفت و رشتنیشان آن غرق شدند. حدود ساعت ۹ صبح، دشمن برای شکستن حلقه محاصره، دوباره اقدام به حمله کرد که با مقاومت سرسختانه قراگاه‌های «فجر ۳» و «نصر۲» روبه‌رو و با تلفات و ضایعاتی، مجبور به عقب‌نشینی شد.

سرانجام در ساعت ۱۱ روز سوم خرداد۱۳۶۱ یگان‌های قراگاه فتح از سمت غرب و خیابان کشتارگاه، وارد خرمشهر شدند. مقاومت دشمن بسیار ضعیف بود و فقط در ناحیه کمرک خرمشهر، مقاومت مختصری وجود داشت که به‌سرعت سرکوب شد. نیروهای ایران در ساعت ۱۲ از طرف شمال، شرق و غرب وارد شهر شدند و دشمن که ۲۴ ساعت در محاصره قرار گرفته بود، راهی جز اسارت یا فرار و مرگ نداشت. لذا گروه‌گروه به‌صورت ستونی و درحالی‌که دست‌های خود را بالا گرفته بودند، برای تسلیم شدن پیش می‌آمدند. تعداد اسیرانی که تا آن روز در این عملیات به پشت جبهه منتقل شدند، به ۹ هزار و ۴۱۴ نفر رسید که در میان آنان، ۴۰فرمانده تیپ و ۱۲۶۴افسر دیده می‌شد.

سرانجام خرمشهر در ساعت ۲ بعدازظهر روز سوم خرداد۱۳۶۱ پس از ۵۷۸روز اشغال، به‌طور کامل آزاد شد و پرچم جمهوری اسلامی ایران بر فراز گنبد مسجد جامع که بر اثر برخورد گلوله و خمپاره، سوراخ‌سوراخ شده بود، برافراشته شد.

از شهدای لشکر ۷۷ خراسان در عملیات آزادسازی خرمشهر، می‌توان از سرهنگ دوم عظیم فاضلی(فرمانده گردان ۱۴۸ پیاده تیپ ۳ مشهد)، ستوان دوم شفیع ناظری، ستوان دوم محمد رجب‌زاده(جمعی گردان ۱۵۳ تیپ ۲ قوچان)، استواریکم گرگین ابراهیمی، سرباز قربانعلی تیموری، سرباز احمدرضا حقانی قنبرزاده، سرباز سید محمد موسوی و سرباز عبدالخالق ناصری نام برد.

تعداد شهدای یگان‌های ارتش در این عملیات، ۱۶۲۸ نفر و تعداد مجروحان ۷هزار و ۲۹۰ نفر ثبت شده است. همچنین ۱۵۳ نفر مفقود شدند و ۵۶ نفر دیگر به اسارت دشمن درآمدند. نیروی هوایی که مسئولیت انتقال مجروحان به پشت جبهه را برعهده داشت، اعلام کرد که ۲۰ هزار و ۸۴۹ مجروح را از منطقه عملیاتی بیت‌المقدس منتقل کرده است.

تعداد کشته‌ها و زخمی‌های دشمن، بیش از ۱۶ هزار و تعداد اسیران هم ۱۹ هزار و ۴۱۴ نفر بود. در جریان این عملیات، ۶۰۰هواپیما، ۳۰هلی‌کوپتر، ۴۱۸تانک و ۵۰دستگاه خودرو عراقی هدف قرار گرفت و منهدم شد و یک هلی‌کوپتر و ۵۰تانک و مقدار زیادی سلاح سبک و سنگین نیز به غنیمت درآمد.